

دفاع از نوجوانی

حسن پارسایی



عنوان کتاب: مسلسل چی‌ها
نویسنده: رابرت وستال
مترجم: بیژن آرقند
ناشر: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی
محراب قلم
نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۰۳ صفحه
بها: ۲۰۰۰ تومان

کتاب ماه کودک و نوجوان / دی ۱۳۸۴

۲۰

در نظر نمی‌گیرد. او ناگهان ما را وارد موقعیت غیرقابل انتظار و پراضطراب جنگ می‌کند؛ به گونه‌ای که همانند یک حمله جنگی و غافلگیر کننده که یک‌باره همه چیز را در اطراف ما تغییر داده و زیوررو کرده باشد، درون موقعیت جنگی قرار می‌گیریم. رمان با تناسبی آشکار، در فضای یک پناهگاه آغاز می‌شود (صفحه ۵). «وستال» در مرحله آغازین، بر توصیف و تعریف اولیه‌ای از جنگ اصرار دارد و چون رویکردی غیرمستقیم برمی‌گزیند، می‌کوشد با نشان دادن وضعیت عینی جنگ و نه با توسل به صفات، خواننده را به درک شرایط جنگ برساند. او با اشاره به شیشه‌های شیر اضافی مانده جلو در بعضی خانه‌ها، غیبت آدم‌ها را به ما گوشزد می‌کند. ما فوراً درمی‌یابیم که عده‌ای کشته، فراری و یا بی‌خانمان شده‌اند (همان صفحه). همزمان تصویر موجزی از موقعیت جنگ هم ارائه می‌شود. در دیالوگ زیر، مادری به خبر دهشتناک تکه‌تکه شدن دختری گوش می‌دهد که اگر جنگ نمی‌شد، او هم روزی یک مادر می‌شد:

«دختری را که در سبزی فروشی کار می‌کرد، یادت می‌آید؟
 مادر که روی اجاق خم شده بود، گفت: «آن که موهای حنایی

نگاه نویسندگان به موضوع جنگ، متفاوت است؛ بعضی‌ها بر ویرانگری آن تأکید می‌کنند و برخی حین پرداختن به این خصوصیت، به ریشه‌های اقتصادی و فرهنگی آن هم اشاره دارند. عده‌ای از نویسندگان جنگ را اتفاق غیر قابل اجتنابی می‌دانند که از آغاز خلقت بشر تاکنون، برای تنازع بقا و حفظ برتری یا سلطه‌جویی، همواره روی داده است و بعضی‌ها حتی آن را بهانه‌ای برای پرداختن به موضوعات متفاوتی مثل تعامل، همدلی، انسانیت و مهرورزی قرار داده‌اند تا با نگرش متناقض‌تری آن را نفی کنند. موضوع جنگ به دنیای بزرگسالان تعلق دارد؛ زیرا در اصل آن‌ها در قالب دولت‌ها، عامل بروز و ادامه جنگ هستند.

«رابرت وستال»، در رمان «مسلسل چی‌ها»، بر آن است که به نوجوانان و موقعیت آنان در شرایط جنگی بپردازد. از این رو، بد نیست با چگونگی «پردازش موضوع» رمانش و نوع رویکرد او آشنا شویم.

پردازش موضوع

«رابرت وستال» برای پرداختن به موضوع جنگ، مقدمه‌ای

داشت؟»

– آره، ترکش درست خورد به او. نصف بدنش را جلو باغ و نصف دیگرش را توی خانه پیدا کردند.» (صفحه ۶).

«رابرت وستال» رویکرد یک سویه‌ای به جنگ ندارد، بلکه در همه حال جنگ و مرگ را همراه با مظاهر زندگی و ادامه آن، نشان می‌دهد و این در ماهیت خود توصیف‌ها وجود دارد. در اشاره قبلی او به شیشه‌های شیر، علاوه بر استنباط مضمون مخرب و مرگ‌آور جنگ، نماد و معنای دیگری هم هست؛ «شیشه‌های شیر» می‌تواند نماد معصومیت، رشد، زندگی و نیز انتظار برای تداوم آن هم باشد. هم‌چنین شخصیت‌های رمان، حتی وقتی در بدترین شرایط به سر می‌برند، باز گل و گیاه و خرگوش‌ها را از یاد نمی‌برند. «وستال» خشنودی آنان را از سالم بودن خرگوش‌ها و نگرانی‌شان (پدر «جاس») را از پژمرده شدن گل‌ها برما آشکار می‌سازد تا همزیستی قبلی آن‌ها را با این دو نماد زندگی طبیعی از یاد نبریم (صفحه‌های ۶ و ۷).

او بی آن که پیوسته بر توصیف بمباران و کشت و کشتار تأکید کند، از طریق عنصر ساده‌ای مثل «غذا»، نابه‌سامانی‌های جنگ را به گونه‌ای حسی نشان می‌دهد: «سوسیس مزه عجیب و غریبی می‌داد، مزه‌اش مثل سوسیس قبل از جنگ نبود» (صفحه ۷). خاصیت چنین عبارتی آن است که خواننده را در ارتباط با موضوع جنگ، دچار «افزوده‌های ذهنی» نگران‌کننده می‌کند. حال، همین‌ها را با وضعیت یکی از خانه‌هایی که ویران نشده و مسکونی هم هست، ربط می‌دهیم و می‌بینیم که «رابرت وستال» در سه صفحه آغازین رمان، به موجزترین شکل ممکن، همه موقعیت‌های جنگ را آشکار می‌سازد:

«چند تا از شیشه‌های پنجره خرد شده و فرو ریخته بود و پدر جاهای خالی را با مقواهای جعبه شیر خشک پوشانده بود. مقوا را طوری جا انداخته بود که حروف درست خوانده شوند و برعکس نباشند. به چنین مواردی حساس بود.» (صفحه ۶).

این جاست که از خود می‌پرسیم: چرا پدر «جاس» حساس است که حروف نوشته شده روی مقوا واژگون نباشند؟ تنها جواب درست به این سؤال، این است که جنگ به زیر و رو و واژگون شدن همه چیز از جمله زندگی می‌انجامد و او با این وسواس عاطفی، می‌خواهد لاقل در درونش از باورکردن این فاجعه بپرهیزد و جلو آن را بگیرد. این تقلا و چاره‌جویی ذهنی، در شرایط حدقلی که آن‌ها در آن قرار دارند، نشانگر جسارت درونی و دافعه آن‌ها در برابر جنگ است.

«رابرت وستال» به همه عوامل و پدیده‌های رمانش نزدیک می‌شود و سعی می‌کند موقعیت، اعمال و گفتار کاراکترهایش را با توصیف‌های عینی و بصری به ما نشان دهد. او هرگز حرفی در دهان آن‌ها نمی‌گذارد و علی‌رغم موضوع کنش‌مند رمان، از دادن هرگونه شعاری اکراه دارد. توصیف‌هایش موجز و کامل هستند و گاهی بیش از آن که کارکرد بیرونی داشته باشند، حالات درونی آدم-

ها را می‌نمایانند. در توصیف زیر، وقتی «رابرت وستال» می‌خواهد بی‌تابی و نگرانی را نشان دهد، توصیفش را به گونه‌ای هنرمندانه، از «چشم‌ها» که گویاترین نشانه برای این موضوع هستند، آغاز می‌کند:

«چشم‌های سبز «جان» به اطراف می‌گردید و دور تا دور پناهگاه را نگاه می‌کرد. حتی یک دقیقه هم یک جا نمی‌ماند. دست‌های بزرگش مرتب با همدیگر ور می‌رفتند. گاهی وقت‌ها از جا برمی‌خواست و زن‌ها تلاش‌شان را می‌کردند تا دوباره سر جایش بنشانند، همه جور تلاش کردند تا آرامش کنند. چند فنجان چای و چند تا ساندویچ به او دادند، اما حتی آب نبات چوبی مورد علاقه‌اش هم تأثیر کمی داشت.» (صفحه‌های ۲۵۲ و ۲۵۳)

«وستال» با رویکرد متفاوتی از مورد فوق، آن‌جا که می‌خواهد به آغاز گریه بپردازد. توصیف خود را با تأکید بر سایر قسمت‌های

«رابرت وستال» به همه عوامل و

پدیده‌های رمانش نزدیک می‌شود

و سعی می‌کند موقعیت، اعمال و گفتار

کاراکترهایش را با توصیف‌های عینی و بصری

به ما نشان دهد. او هرگز حرفی در دهان آن‌ها

نمی‌گذارد و علی‌رغم موضوع کنش‌مند رمان،

از دادن هرگونه شعاری اکراه دارد

صورت شروع می‌کند، اما در آخر باز همه چیز را به چشم‌ها و اشک‌هایی که جاری می‌شوند، منتهی می‌سازد. این ابتکار در نوع خود، زیبا و تأثیرگذار است:

«پیش از آن که تغییری در چشم‌های «مگی» ایجاد شود، صورتش در هم رفت. پیش از آن که دهانش شروع کند به لرزیدن، پوست و ماهیچه‌های دور چشم‌هایش چین خورد، بعد قطره‌های اشک از گونه‌های رنگ پریده‌اش جاری شد و زیر روسری آبی‌ای که به سرش بسته بود، غلتید.» (صفحه ۲۶۴).

او با بیانی زیبا به خواننده می‌فهماند که اشیا هم در این محیط جنگی، خشمگین و کنش‌مند هستند: «روپوش سیاهش با خشم به هم می‌خورد» (صفحه ۴۷). صدای اشیا گاهی آدم‌های داستان را یاد موقعیت جنگی می‌اندازد: «در کتری همیشه او را به یاد مسلسل می‌اندازد» (صفحه ۹۱). «رابرت وستال» از این هم فراتر می‌رود و برای انفجارهای مهیب ناشی از شلیک راکت‌ها و مسلسل‌های هواپیما در آسمان، تشبیه مناسبی به کار می‌برد: «چکشی که روی سینی حلبی آسمان ضربه می‌زند» (صفحه ۵۳).

او با این توصیف‌ها، اول خواننده را با فضا و چگونگی محیط و

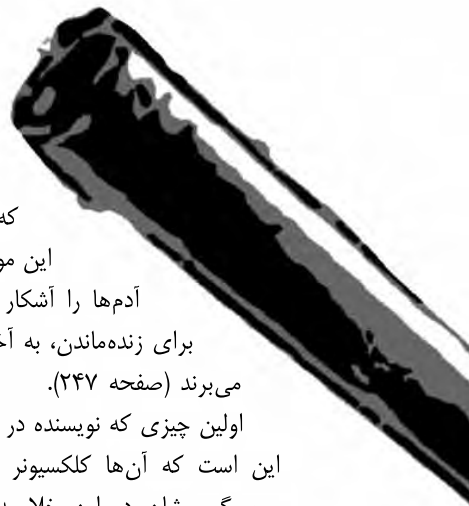
سپس با خانواده‌ها و فرزندان آن‌ها آشنا می‌سازد. در نتیجه، وقتی بعداً به شرایط نوجوانان می‌پردازد، ما می‌فهمیم که تمام پیش‌گفته‌هایش را به عنوان مقدمه‌ای باورپذیر برای ورود به مقصود اصلی بیان کرده است. «وستال» قهرمانان نوجوان داستان را درگیرودار حوادث، کاملاً از محیط خانوادگی‌شان دور نمی‌کند. زیرا همین محیط‌های خانوادگی هم به دلیل ویران شدن و سوختن خانه‌ها و به هم ریختگی وضعیت شهر و جایگزین شدن یک شرایط آشفته‌تحمیلی، جزو شرایط جنگ به حساب می‌آیند. با وجود این، او ویژگی بارزی را نیز متناسب با شرایط سنی آنان برای‌شان در نظر می‌گیرد و همین به عنوان «موتیف» (Motive) اصلی، خواننده را به پی‌گیری حوادث وامی‌دارد.

کاراکترهای رمان در اثر جنگ، کاملاً به مرگ نزدیک شده‌اند و این وضعیت، هراس موجود را مضاعف کرده است. «وستال» در این زمینه، تصاویری «کلوزآپ» (Close up) از جنگ ارائه می‌دهد. اگر برخی از توصیف‌های انتخاب شده او مربوط به شیشه‌های شیر جلو در، سوسیس، پنجره‌خانه، تکه تکه شدن دختر موحنایی، اشاره به خرگوش، گل‌ها و توضیحات بصری خرابی‌های جنگ را در نظر بگیریم، به آسانی این‌ها نوعی بزرگنمایی جزئیات یا

همان نماهای بسته درشت (کلوزآپ) معمول در سینماست: «به هر چیز نزدیک شوی، بزرگ‌تر دیده می‌شود» (صفحه ۱۵). این جمله، کلوزآپی ادبی برای بزرگنمایی وحشت روحی آدم‌ها، مخصوصاً کودکان و نوجوانان جنگ زده رمان «مسلسل‌چی‌ها» است. ما بعداً چندین بار هم شاهد اشاره نویسنده به سینما، صحنه‌های جنگی فیلم‌ها و هنرپیشه معروف آن دوران «ارول فلین» هستیم (صفحه‌های ۳۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴ و ۲۷۱).

او رویکردی کثرت‌گرا دارد و تقریباً اکثر اتفاقات را به طور همزمان می‌شناسد و به آن‌ها می‌پردازد. حتی به بچه‌ای که در پناهگاه به دنیا می‌آید و در شلوغی جنگ فرصتی برای نام‌گذاری او نیست، اشاره می‌کند (صفحه ۱۲۲). نویسنده برای این که تصویری درست و واقعی از شرایط جنگ ارائه دهد و غافلگیر شدن آدم‌ها را به ما گوشزد کند، حتی در توالی هم نگرانی آدم‌ها را از یاد نمی‌برد (صفحه ۱۳۶).





«سمتری جونز» پیر، چون اسم خودش (Cemetery)، به معنی قبرستان، تنها جای امنی که معرفی می‌کند، گورستان است. این موضوع، شدت جنگ و تنگنای روحی آدم‌ها را آشکار می‌سازد و ثابت می‌کند که آن‌ها برای زنده ماندن، به آخرین احتمالات ذهنی خودشان پناه می‌برند (صفحه ۲۴۷).

اولین چیزی که نویسنده در مورد نوجوانان رمان به ما می‌گوید، این است که آن‌ها کلکسیونر ادوات جنگی هستند (صفحه ۸۵) و سرگرمی‌شان در این خلاصه شده که فشنگ، بمب‌های عمل نکرده و عمل کرده، قطعات هواپیما و تانک‌های منفجر شده، ماسک ضدگاز و غیره جمع و در جایی مخفیانه انبار کنند. آن‌ها مسلسل را که به یک هواپیمای سقوط کرده آلمانی وصل است، اره می‌کنند و آن را هم چون یک غنیمت جنگی برمی‌دارند تا با آن نقشی واقعی در جنگ ایفا کنند. این بازی جدی، خطرناک و ناخوشایند، سهم این نوجوانان از جنگ است که آمیزه‌ای از میهن‌پرستی، یعنی دفاع از خود، خانواده، دوستان و نیز جلوگیری از انهدام شهر را هم با خود همراه دارد. البته این میهن‌پرستی، تعریفی نوجوانانه و صرفاً برآمده از عواطف و احساسات خاص آن‌هاست و از واقع بینی و ادراک درست موقعیت به دور است. آن‌ها سنگری نزدیک رودخانه و میان جنگل می‌سازند و مسلسل را به آن‌جا می‌برند و در حقیقت یک جبهه جنگ برای خود می‌سازند. همزمان اعمال خود را هم با داستان یک فیلم جنگی سینمایی مقایسه

می‌کنند (صفحه ۱۸۱ و ۱۸۴). «رابرت وستال» جنگ را با درسی به نام آموزش اسلحه شناسی به مدرسه هم می‌کشانند (صفحه ۷۵) و این به واقعی بودن فضای داستان کمک می‌کند.

درست است که موضوع رمان «جنگ» است، «وستال» به آن اندازه که در رمان‌های مربوط به جنگ معمول است، روی صف‌آرایی دوست و دشمن تأکید نمی‌ورزد. ما خیلی دیر به انگلیسی بودن قهرمانان اصلی پی می‌بریم؛ به طور غیر مستقیم و با اشاره به نشانه‌هایی مثل ناقوس «بیگ بن» (صفحه ۹۶) و نویسنده شهیری مثل «ویلیام شکسپیر» (صفحه ۸۴) و متعاقباً با ذکر عنوان نمایش‌نامه‌ای چون «ژولیوس سزار» (صفحه ۸۳)، به خواننده می‌فهماند که محل مبارزان شده، انگلستان است.

او جنگ و مخرب بودن آن را موضوع رمان قرار داده است و وقتی به خلبان آلمانی اشاره می‌کند، به همان نسبت که کاراکترهای انگلیسی برایش مهم هستند، به خلبانی آلمانی هم می‌پردازد و تاحدی هم بیچارگی و درماندگی گذشته و حال او را برای ما نمایان می‌سازد. «وستال» می‌خواهد ما به این نتیجه برسیم که همین خلبان آلمانی هم قربانی سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های سودجویانه

رهبران خود است و در این میان دوست یا دشمن بودن معنای چندانی ندارد؛ زیرا در آینده ممکن است موقعیت‌ها عوض شود. او جنگ، بالادستی‌ها و رهبران را آماج قرار داده است و به خلبان آلمانی نگاهی انسانی دارد:

«یک بار به خاطر این که مدیر مدرسه او را در کمند زندانی کرده بود، از مدرسه فرار کرد. تمام بچگی‌اش را در خیابان‌ها پرسه می‌زد. تا این که مادرش او را متهم کرد که به یک جنایتکار تبدیل خواهد شد، ولی او جنایتکار نشد. فقط می‌خواست آزاد زندگی کند، اما کجا می‌توانست برود و آزاد زندگی کند؟» (صفحه‌های ۱۷۰ و ۱۷۱).

به سبب رویکرد خاص نویسنده به مقوله جنگ، او در پایان رمان اجازه نمی‌دهد که قهرمانان نوجوانش درگیر جنگی خطرناک بشوند. او از درغلتیدن آن‌ها به چنین مغالی جلوگیری می‌کند. «وستال» ذهنیت کاراکترها را به واقعیات بیرونی تبدیل می‌کند و گاهی برای آن‌چه ذهنی است و خواننده نمی‌پذیرد، با توجه به حالات روحی آدم-

او به طور غیرمستقیم به خواننده می‌گوید که

این جنگ بزرگسالان است؛ بزرگسالانی که

ادعای رهبری و هدایت کودکان و نوجوانان را دارند

و اکنون خودشان همه چیز را نابود می‌کنند.

بنابراین، وارد شدن نوجوانان به این عرصه روا نیست.

وقتی جنگی آغاز می‌شود، نوجوانان بیش از همه

در خطرند؛ چون دغدغه‌ها و انگیزه‌های عاطفی قوی‌تری

برای درگیر شدن دارند

های داستان، زمینه‌ای پاورپذیر فراهم می‌آورد. یکی از این موارد، نوشتن اسم روی بمب‌ها و مهمات مرگبار و فرو ریختن آن‌ها به نام و نشانی آدم‌هاست (صفحه‌های ۸۰ و ۱۸) که گرچه در ذهن می‌گذرد، اشاره‌ای صریح به سهمیه‌بندی مرگ است.

وقتی دشمن به خاک دیگران تجاوز می‌کند، فرهنگش را هم با خود می‌آورد. پشت عکس هیتلر که از جیب خلبان آلمانی درمی‌آورند، به زبان آلمانی نوشته شده «Mein Liebling» که به معنی «محبوب من» است (صفحه ۴۶). همین عکس هیتلر، غیر از مفهوم-رسانی سیاسی و فرهنگی‌اش، نشانی میزان سرسپردگی و تک سویه بودن شخصیت نظامیان نازی است. «وستال» این رویکرد عینی و بصری هنرمندانه را نیز در مورد جبهه مخالف به کار می‌گیرد که از ده‌ها شعار و توصیف کلامی تأثیرگذارتر است: «جاس» تکه‌ها و مانده‌های سلاح‌ها و ادوات جنگی را به عنوان یادگاری‌های جنگ، در میان پرچم انگلستان که چند لحظه قبل در حال اهتزاز بوده و خودش آن را پایین کشیده، می‌گذارد و حفظ می‌کند. این عمل او، میزان عشق و علاقه‌اش را به وطنش نشان می‌دهد و در همان

حال پیش زمینه‌ای می‌شود برای آن که ما این واقعیت تلخ را هم بپذیریم که انگلستان در این جنگ، سرانجام همانند همین پرچم، از فرازمندی و اقتدار می‌افتد (صفحه ۹۴).

سخن پایانی

«رابت و ستال» بعضی از قراردادهای معمول ادبیات را به تناسب موضوع «جنگ» تغییر می‌دهد تا تأثیرگذاری اثر را شدت ببخشد. در ادبیات معمولاً «بافتن» نشانه تداوم زمان، زندگی و آرامش است، اما این جا به دلیل متفاوت بودن شرایط، مایه نگرانی و ناامنی می‌شود: «مادر با سکوت کامل بافندگی می‌کرد که این همیشه نشانه بدی بود» (صفحه ۲۴۴).

نویسنده با تأکید بر عشق و روابط انسانی (صفحه ۷۶)، فاجعه جنگ را دردناک‌تر می‌کند؛ زیرا نیاز انسان‌ها به هم، رابطه مستقیمی با شدت خطر و تهدیدهای موجود دارد.

اما انتخاب موضوع جنگ برای رمان، رویکرد تازه‌ای نیست. این موضوع به انحای مختلف، در ادبیات و حتی سینما پردازش شده است. آن چه خواننده را به خواندن و همدلی با این اثر جلب

نویسنده با تأکید بر عشق

و روابط انسانی (صفحه ۶۷)،

فاجعه جنگ را دردناک‌تر می‌کند؛

زیرا نیاز انسان‌ها به هم، رابطه مستقیمی

با شدت خطر و تهدیدهای موجود دارد

می‌کند، نوع نگاه «رابت و ستال» به مقوله جنگ و نوجوانان است. او هرگز از این نوجوانان قهرمان نمی‌سازد و ما می‌بینیم که تمام ترفندها و تلاش‌های این نوجوانان برای استفاده از مسلسل و سرنگون کردن هواپیماهای دشمن؛ بی‌نتیجه می‌ماند و حتی آن‌ها سربازان لهستانی متحد انگلستان را هم جای دشمن می‌گیرند و به طرف‌شان تیراندازی می‌کنند که به علت ناشیگری‌شان هیچ کدام از لهستانی‌ها زخمی نمی‌شوند، اما به گونه‌ای غیرقابل باور و تصادفی «رودی»، خلبان آلمانی که اسیر لهستانی‌هاست، زخمی می‌گردد و این البته تعجبی ندارد؛ چون پیرنگ رمان ضعیف است.

همین خلبان وقتی هواپیمایش مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و با چتر پایین می‌آید، به گونه‌ای تصادفی و باور نکردنی سر از سنگر نوجوانان انگلیسی درمی‌آورد (صفحه ۱۸۱)؛ با این که رمان طولانی است (۳۰۳ صفحه)، اما نویسنده هیچ کدام از کاراکترهای نوجوان را شخصیت-پردازی نمی‌کند و در عوض، سراسیمگی و دستپاچگی و اضطراب ناشی از جنگ را به خواننده انتقال می‌دهد تا خواننده بپذیرد که نمی‌شود این کاراکترها را در چنین شرایطی کاملاً به تصور و تحلیل درآورد.

او به طور غیرمستقیم به خواننده می‌گوید که این جنگ بزرگسالان است؛ بزرگسالانی که ادعای رهبری و هدایت کودکان و نوجوانان را دارند و اکنون خودشان همه چیز را نابود می‌کنند. بنابراین، وارد شدن نوجوانان به این عرصه روا نیست. وقتی جنگی آغاز می‌شود، نوجوانان بیش از همه در خطرند؛ چون دغدغه‌ها و انگیزه‌های عاطفی قوی‌تری برای درگیر شدن دارند.

نویسنده بیش از آن که بکوشد ویژگی‌های بزرگسالانه را در نوجوانان جست و جو بکند، می‌خواهد هشدار دهد و بگوید که نگذارید نوجوانان قربانی اشتباهات بزرگ‌ترها شوند. گرچه جاهایی هم ثابت می‌کند که اگر این نوجوانان آموزش کافی ببینند و مسلسل را درست به کار ببرند، می‌توانند قابلیت‌های قهرمانانه‌ای از خود بروز بدهند.

آن‌ها در کل، بیش از بزرگسالان خانواده به فکر سرزمین و دوستان‌شان هستند. «اودری» که دختر نوجوانی است، وقتی می‌فهمد که پدر و مادرش فرار می‌کنند و او را هم با خود می‌برند، از اقدام آن‌ها احساس شرم می‌کند و در یک فرصت کوتاه از اتومبیل خارج می‌شود و می‌گریزد تا خود را به دوستان نوجوانش در سنگر برساند.

«ماشین در یک پیچ خطرناک روی دو چرخش بلند شد. «اودری» با درماندگی بیرون را نگاه کرد، می‌خواست کاری را که درست بود، بکند و کاری که پدرش می‌کرد، درست نبود. این کار، وطن‌پرستی نبود، وقتی همه چیز تمام می‌شد، چه طور در مدرسه به صورت دوستانش نگاه می‌کرد؟ «پارتن»‌ها تنها خانواده‌ای بودند که در می‌رفتند؟ دوستانش ... سنگر!» (صفحه ۲۵۱).

این نوجوانان گرچه نمی‌توانند کمکی بکنند، به دلیل عواطف انسانی‌شان، به گونه‌ای و در تعریف محدودتری قابل توجه جلوه می‌کنند. آن‌ها با هم متحد هستند و حتی زیر فشار و ارعاب دیگران، راز همدیگر را افشا نمی‌کنند (صفحه ۲۲۴) و جبهه جنگ برای‌شان، به آزمونی برای بزرگ شدن تبدیل می‌شود.

«رابت و ستال» زیبایی اتحاد و با هم بودن نوجوانان را در قالب گروهی که تشکیل داده‌اند و نیز اصرار و اعتقادی که برای حفظ موقعیت سنگر دارند، نشان می‌دهد. این سنگر در اصل «نماد»ی از دوران نوجوانی آن‌هاست که همه به آن اعتماد دارند و می‌خواهند حفظش کنند. این سنگر، تنها دنیایی است که جدا از دنیای بزرگسالان، با دست‌ها و قابلیت‌های ذهنی و عاطفی خودشان ساخته شده است. در نتیجه، پایان رمان ما را به این آموزه می‌رساند که قابلیت نوجوانان برای «ساختن» به مراتب بیش از «تخریب و کشتن» است.

نویسنده هیچ اصراری ندارد که با پردازش حوادث بسیار هیجان‌انگیز و پر اضطراب، از این نوجوانان کاراکترهایی بزرگسالانه بسازد. او به اقتضای سن آن‌ها پیش می‌رود و در این روند، گرچه رویکرد رئالیستی دارد و قاعدتاً باید به روابط علت و معلولی حوادث داستان (پیرنگ) حساسیت بیشتری نشان دهد، گاهی عنصر «تصادف» را هم به کار می‌گیرد.